

## نقد کتاب «علم و دین»

(۵)

### اشاره

در این سلسله مقالات، کتاب «علم و دین» نوشته آقای ایان باربور، نوشته استاد چینی الاصل آمریکایی، ترجمه آقای بهاء الدین خرمشاهی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. در شماره‌های گذشته، موضوعات: عقل، شناخت و ماهیت علم از دیدگاه باربور نقد و بررسی شد و مقوله‌های زیر مجموعه این موضوعات مانند: نگاه نادرست به ماهیت عقل، تخطئه منطق ارسطویی، پلورالیسم معرفتی، نحوه برخورد با علم و توجه به آفات شناخت، نقد شد، و نیز دیدگاه باربور درباره نسبت میان علم و دین، کثرت‌گرایی دینی، راه و رسم ایمان و امثال اینها مورد بحث قرار گرفت. اینک در این شماره دیدگاه باربور درباره وحی و نبوت مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

یکی از آنهاست، راجع به وحی را چنین بازگو کرده است: «اینان بالمره منکر وحی نیستند، بلکه به دو شیوه آن را تفسیر می‌کنند: یکی تضعیف بی‌همتایی آن و این که خدا در مظاهر دیگری جز مسیح نیز

۵. باربور و وحی و نبوت: در این موضوع سرفصل‌های زیر جلب توجه می‌کنند:  
۵/۱. لغزش درباره ماهیت وحی:  
باربور اعتقاد لیبرال‌های کلامی، که خود

را در پاره‌ای از وقایع تاریخی نمایانده و از دیدگاه مسیحیت فعالیت انسانی و الوهی در مسیح ترکیب شده است ... چون وحی، رابطه جدیدی بین انسان و خدا ایجاد می‌کند، با اهدا و آشتی رابطه دارد. وحی مجموعه‌ای از قضایای الوهی یا محموله‌ای از تعالیم جدا از تجربه انسان از خدا نیست ... برداشت ما از وحی دو ویژگی دارد: یکی دخالت انسان و خدا در تمام جنبه‌های وحی و وجود نداشتن هیچ وحی تعبیر نشده و دیگری این که بحث از وحی باید ناظر به گذشته و حال باشد ... این که مسیح «کلمه الله» نام گرفته گویای پیوند بین وحی و تجربه است. خدایی که در مسیح جلوه کرده در عین حال پروردگار عالم است. صلیب رحمت عام الهی را نشان می‌دهد. (۲)

در این قسمت به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. تجلی خدا در مسیح یا تجسد: از

تجلی کرده و دیگر این که وحی همواره وقتی به انسان می‌رسد تعبیر انسانی به خود می‌گیرد. (۱)

وی جای دیگری زیر عنوان «وحی و بی‌همتایی» آورده است: تکیه بر وقایع وحیانی در تاریخ از ویژگی‌های سنت دینی غرب است. وحی در زمان‌ها و مکان‌های معین نازل شده است. شناخت دینی تنها با مشیت الهی برای انسان ممکن است. به نظر نویسنده، وقایع وحیانی پای انسان و خدا را به میان می‌کشند. بنابراین، هیچ وحی تعبیر نشده‌ای وجود ندارد. وحی قدرت روشنگری وضع و تجربه فعلی را دارد. وحی در وقایع تاریخی و اصیل که پای انسان و خدا در میان بوده روی داده است. از جنبه انسانی تجربه انسان از خدا و از جنبه الوهی عمل خدا در انکشاف خویش بر انسان مطرح است. تجربه انسانی و انکشاف الوهی دو جنبه از یک واقعیتند. از دیدگاه یهود خدا حضور خود

۱. علم و دین / ۱۵۶.

۲. همان / ۲۶۸-۲۷۱.

مسیحیان تنها به تجسم خدا در مسیح علیه السلام اعتقاد دارند. پس یا باید وحی و تجلی نیز ویژه مسیح علیه السلام باشد، یا اصلاً تجلی به معنای تجسم نباشد. ولی تجلی در مسیح هم دلیلی ندارد. زیرا اگر مقصود باربور از این امر آشتی و اهتدا هم باشد، باید خدا اقدامی انجام دهد که این هدف تأمین شود و آن وحی کردن است، نه تجلی که موهم جسمیت و مادیت است.

۲. تعریف وحی: در کلام باربور تعریف وحی نیامده است. لیکن بنابر توضیحی که قبلاً در این باره دادیم و با توجه به موضوع هدایت که باربور نیز به آن توجه کرده، وحی عبارت از ارتباط محرمانه و ویژه خدا با پیامبر و پیام‌رسانی به او با این هدف است. البته این وحی، ویژه پیامبر است، زیرا ظرافت و حساسیت سطح بالایی دارد و مخاطب و گیرنده آن، که در درجه اول پیامبر است، باید شرایطی داشته باشد. این ویژگی‌ها که عقل آنها را تشخیص می‌دهد به تفصیل در کتاب‌های کلامی بیان شده است و گریزی از پذیرش

این رو که باربور در صدد توسعه تجربه دینی در سطح تمام افراد بوده، تجل یخدا بر انسان را عام گرفته آن را در حضرت عیسی علیه السلام منحصر نکرده است. ولی ما بنابر توضیحاتی که قبلاً در موضوع تجربه دینی آوردیم، به هیچ رو با چنین چیزی موافق نیستیم و تجلی خدا بر انسان را نیز به شکلی که او می‌گوید باور نداریم. زیرا مراد وی از تجلی تجسم خدا در وجود مسیح علیه السلام است که نادرست است. چون ضمن مباحث خداشناسی مادیت و جسمیت خدا نفی شده است، جسمیت خدا با واجب الوجودی او سازگار نیست، پس او نمی‌تواند در وجود انسان ممکن الوجود گرچه پیامبر باشد تجسم یابد. نادرستی تجسم خدا در وجود هر انسانی، محال بودن آن در وجود مسیح علیه السلام را نیز آشکار می‌کند. چون بنابر گسترش تجربه دینی به تمام انسان‌ها و نفی بی‌همتایی وحی، هم به همه باید وحی شود، هم خدا بر همه آشکار شود و هم خدا با تمام انسان‌ها از نظر جسمی متحد شود، یا همه فرزند خدا باشند! در حالی که

آنها نیست. (۱)

و نمی‌تواند بر خلاف فطرتش فردی به سر برد. دین الهی نیز در راستای عقل و فطرت گروه گراست و برای سامان بخشی به اجتماع و هدایت جامعه مقرر شده است و نمی‌تواند از اساس ناقض وحدت و همگرایی بوده به جای تمرکز بخشی وحی در پیامبران، آن را به یکایک انسان‌ها سرایت دهد. پس همگانی بودن وحی خلاف عقل است.

۳. بی‌همتایی وحی: اثبات تجلی عام الهی و همگانی بودن وحی، نیازمند دلیل عقلی است که در نگاشته باربور به چشم نمی‌خورد. در نتیجه طبق دلایل مورد اشاره در بند قبل، باید بی‌همتایی وحی را بپذیریم و همان طور که باربور نیز اذعان کرده، وحی در زمان و مکان معین نازل می‌شده، که این مؤید بی‌همتایی آن است.

۴. بشری شدن وحی: به دنبال اثبات بی‌همتایی وحی، نوبت به بررسی بشری شدن وحی می‌رسد. آیا وحی تعبیر نشده وجود ندارد؟ اگر مراد از بشری شدن وحی این باشد که همه، پیامبر و دریافت کننده وحی باشند، نادرستی‌اش به اثبات رسید و اگر مراد وصول وحی به همه بوده همگی مخاطب وحی شوند، این موضوع صحیح و ضمناً ضروری است.

در مورد بی‌همتایی وحی و همگانی نبودن آن این توضیح هم سودمند است: پذیرش تجربه دینی و همگانی شدن وحی، هدایت شدن از راه وحی و دینداری را به پدیده‌هایی کاملاً فردی تبدیل کرده به گفته خود باربور دین یک نفره خواهد شد و به دنبال آن نیز پراکندگی و هرج و مرج به وجود خواهد آمد. در حالی که انسان به طبع خود موجودی گروهی آفریده شده

۱. به حکم عقل، با هدف حسن انجام وظیفه، پیامبر باید ویژگی‌هایی از قبیل عصمت، معجزه، دانش خدادادی، رشد عقلی و صفات برجسته اخلاقی را، دارا باشد، تا بدین وسیله امین وحی بوده، مورد اعتماد مردم واقع شده، صداقتش به اثبات رسیده، به شایستگی جامعه را در مسیر دین خدا راهنمایی کند و بدون ویژگی‌های یاد شده این اهداف تحقق نمی‌یابد پس وجود آن صفات ضروری است.

انسان یعنی چه؟ تعامل و همکنشی میان انسان و خدا و همفکری این دو نیز مفهومی نیاز متقابل است که به دلیل واجب الوجود بودن خدا نادرست است.

۵/۲. محتوای کتاب مقدس:

نویسنده علم و دین نسبت به وحی کتاب مقدس قائل به تحریف شده است: «پژوهش‌های تازه راجع به کتاب مقدس و نتیجه‌گیری درباره آن [گواهی می‌دهد که] وحی منزل نیست بلکه دستنویس انسان است»<sup>(۱)</sup>.

او در جای دیگر گوید: «کتاب مقدس مکتوبی بشری است که حکایتگر این وقایع وحیانی است. وحی الهی و واکنش انسانی درهم تنیده است. چون بشر جایز الخطاست، می‌تواند روش‌های تحقیقی و برداشت‌های مختلف درباره کتاب مقدس داشته باشد»<sup>(۲)</sup>.

در موارد دیگری از کتاب علم و دین هم، کتاب مقدس صنع و مکتوب بشری دانسته شده است.<sup>(۳)</sup>

حالت اولیه و الهی خود به مقوله‌ای بشری باشد، باز هم نادرست است. زیرا این تحول نه امکان دارد و نه ضرورت. امکان ندارد، چون تجربه دینی به شرحی که گذشت واقعیت ندارد، در نتیجه راهی برای تغییر دادن وحی نیست. ضرورت هم ندارد، زیرا دین و وحی الهی ناقص نیست تا به کمک تعبیر و تغییر وحی کامل شود. البته تفسیر توسط پیامبر و عالمان دینی واجد شرایط، طبق معیارهای خاصی انجام می‌گیرد اما این کار، مفهومی بشری شدن وحی و تغییر آن نیست.

۵. روشنگری وحی: در سازگار شدن

وحی با مناسبت‌های تاریخی و مقتضیات زمان و در نتیجه روشنگری و سودمندی‌اش تردیدی نیست، چه این که این امر فلسفه دین و نبوت را تشکیل می‌دهد. حال با پذیرش این مطلب چگونه می‌توان عکس آن یعنی روشنگری تجربه دینی در مورد وحی را پذیرفت؟ نیاز انسان به وحی یعنی نیازش به هدایت که معقول است اما نیاز وحی به

چشم می‌خورد که تاریخ زندگی قوم یهود و پیروان عیسی علیه السلام و نیز زندگی و درگذشت حضرت موسی علیه السلام و تاریخ اوصیای ایشان، همین طور مصلوب شدن مسیح علیه السلام و حوادث پس از آن، طبق ظاهر اناجیل است. تمام این موارد مربوط به تورات و انجیل نیست و افزوده‌های بعدی است. زیرا حوادث پس از روزگار آن دو پیامبر بزرگ الهی بوده و به صورت تاریخ و نقل حوادث تاریخی در عهدین آمده است نه به صورت پیش‌گویی که معجزه آنها به حساب آید.

۴. قرآن کریم به عنوان وحی متأخر، عقلاً معیار و مرجع فوق‌العاده مهمی است تا به کمک آن کتاب مقدس محک خورده مورد نقد و سنجش قرار گیرد تا بتوان تشخیص داد چه مقدار آن دستکاری شده و چه اندازه‌اش به سلامت اولیه خود باقی مانده است.

خود قرآن این مسئولیت را پذیرفته خود را «مهیمن» یعنی حافظ و نگهبان نسبت به کتب پیش از خود معرفی کرده است. <sup>(۱)</sup> به

در مورد تحریف شدن کتاب مقدس می‌توان با باربور توافق کرد، اما در نتایجی که او گرفته همراهش نیستیم. اما در مسأله نخست، دلایلی برای اثبات تحریف وجود دارد که به طور اجمال بدین شرح‌اند:

۱. به گواهی تاریخ و اهل علم، وحی اصیل موسوی و عیسوی، طی حوادث عمده و بزرگ تاریخی از میان رفته و تورات و انجیل بازنویسی شده‌اند. بنابراین در غیر وحیانی بودن کتاب مقدس جای تردیدی نیست.

۲. با مراجعه به کتاب مقدس و تأمل در مضامین آن، مواردی یافت می‌شود که با داوری عقل راجع به ذات و صفات الهی و عصمت و صفات پیامبران و دیگر مسائل اعتقادی ناسازگار است و چون به طور اصولی میان عقل و وحی تعارضی نیست، به ناچار موارد یاد شده نمی‌توانند وحی الهی باشند و بدین ترتیب تحریف شدن کتاب مقدس اثبات می‌گردد.

۳. موارد بسیاری در تورات و انجیل به

نتیجه‌ای که باربور از بشری بودن کتاب مقدس گرفته این است که از کتاب مقدس می‌توان برداشت‌های مختلفی داشت و روش‌های تحقیقی گوناگونی در آن به کار برده، زیرا بشر جایز الخطاست. ولی این نتیجه‌گیری نادرست است. زیرا بنابر توضیحاتی که به تازگی در بحث ماهیت وحی گذشت، اشتباه نخست، دستکاری وحی الهی تورات و انجیل بوده و اشتباه دیگر توجه آن کار زیر نام تجربه دینی و تعبیر وحی است و اشتباه سوم هم تأویل مجدد و مداوم کتاب مقدس به خاطر جایز الخطا بودن بشر است. طبق همین ملاک برداشت‌های تازه نیز مصون از خطا نخواهند بود. به علاوه چون فعلاً نیز کتاب مقدس آمیخته‌ای از وحی و آرای بشری است، هرگونه تأویلی ممکن است دستکاری وحی و تکرار همان اشتباه اول باشد.

۳. هدف دیگر باربور این است که با

اهل کتاب نیز پیشنهاد کرده تا حقایق را از زبان او شنیده به کاستی‌ها و افزودنی‌های عهدین پی ببرند. (۱)

به علاوه، قرآن به تحریف شدن عهدین تصریح هم فرموده و تحریف‌گران را نیز معرفی کرده است. (۲)

با توجه به این ادله نمی‌توان کتاب مقدس را وحی اصیل الهی نامیده، آن را همسنگ قرآن دانست و به آن وفادار ماند. اما در موضوع دوم، یعنی نتایجی که «علم و دین» از موضوع اول گرفته، نکات زیر را مرور می‌کنیم:

۱. اولین نتیجه عقلی مهم تحریف شدن عهدین بی اعتباری آنها و عدم وثوق به آنهاست. در حالی که اهل کتاب و باربور، زیر بار این موضوع نرفته به آنها وفادار مانده حداکثر پلورالیسم دینی را به جای پذیرش اسلام مطرح کرده به مسلمانان اجازه داده‌اند به دین خود پای‌بند باشند!

۲. تأویل‌پذیری: شاید مهم‌ترین

۱. انعام/ ۱۵۱-۱۵۷؛ آل عمران/ ۹۳.

۲. بقره/ ۷۵؛ نساء/ ۴۶؛ مائده/ ۱۳، ۴۱.

بشری خواندن کتاب مقدس و گشودن باب تأویل، هم عرضی وحی و تجربه دینی را نتیجه بگیرد، لذا اینجا وحی الهی و واکنش انسانی را درهم تنیده نامیده و در جای دیگر، وحی اصیل و تجارب دینی را منابع عمده الهیات دانسته است.<sup>(۱)</sup> در حالی که هم عرضی یاد شده دلیلی ندارد. زیرا سخن بشر حاصل و دانش و اندیشه اوست ولی وحی، ناشی از علم مطلق الهی است و معلوم است که محصول علم محدود ممکن الوجود هم ارز حاصل دانش بیکران واجب الوجود نیست.

افزون بر این در حال حاضر که کتاب مقدس وحی اصیل نیست، چگونه خلأ وحی اصیل برطرف شده و چه چیزی با تجربه دینی ترکیب می‌شود؟ و آیا ترکیب مکتوب بشری - یعنی کتاب مقدس به عنوان محصول فکر نویسندگان کتاب مقدس به سخن باربور - با برداشت‌های بشری سودبخش است؟ در این حالت، انسان همه کاره نشده و احساس بی‌نیازی از دین

و وحی الهی نخواهد کرد؟

۴. خود آئینی انسان: پیلور دیگر اعتقاد باربور در مورد کتاب مقدس، پذیرش حق تشریح برای انسان همانند خداست. در این صورت ملاک ترجیح قانون الهی بر قانون بشری چیست؟ و چرا عکس آن انتخاب نشود؟ آیا دیدگاه اومانستی جز این است؟ اگر برتری خدا بر انسان پذیرفته شود، قانون‌گذاری او هم قابل قبول خواهد بود اما اگر برابری خدا و انسان مطرح شود، ترجیح قانون الهی بر قانون انسانی، دلیلی نخواهد داشت و خود آئینی و خودگردانی انسان با توجه به گزینه حب ذات در وی انتخابی طبیعی خواهد بود. ولی این امر خوشایند هیچ دینداری نیست.

۵/۳. دینداری ناموجه: بنا بر مجموع مواضع باربور در زمینه وحی و محتوای کتاب مقدس، ایمان به این کتاب و این وحی و تدین به دین مسیح قسابل قبول نخواهد بود. زیرا طبق این مواضع، انسان می‌تواند خودکفا بوده به تجربه دینی خود



از طفره روی‌های دینداری احساساتی»<sup>(۱)</sup>. با این که مخالفت باربور با خاتمیت ویژه خاتمیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیست و به طور مستقیم آن را مطرح نکرده، اما در عین حال دیدگاه وی عام بوده، درباره ایشان نیز صادق است بنابراین پرداختن به این مسأله برای ما ضرورت دارد.

نکته دیگر این که مخالفت باربور با شرط «عصمت» در وحی و نبوت - چنان که پیشتر هم گفتیم - مخالفت با داوری عقل است و ارزشی ندارد و در عین حال جایز الخطا دانستن بشر که به تازگی از زبان وی شنیدیم، مفهومی معصوم دانستن وحی و پیامبر از خطاست، و گرنه وجهی برای تخصیص انسان به خطا و موصوف ساختن او به این وصف نخواهد بود.

موضوع مهم و اساسی این است که هیچ ملازمه‌ای میان خودانتقادی و انکار خاتمیت نیست. زیرا کمال یک دین و خاتمیت پیامبری، مربوط به خداست نه

متکی شود و از وحی غیر اصیل و مکتوبی بشری روگردان شود. بدین ترتیب ایمان مسیحی باربور و هر کس چون او بیندیشد ناموجه خواهد بود.

۵/۴. تخطیه خاتمیت: در راستای کثرت‌گرایی دینی، خاتمیت و دین کامل و مطلق نیز از سوی باربور نادیده گرفته شده است: «هیچ کلیسا یا کتاب یا اصل اعتقادی‌ای معصوم و مصون از خطا و هیچ تدوین و تنسیق تغییر ناپذیری از اصول و فروع دین وجود ندارد. ادعای هر نهاد یا دستگاه بشری یا نظام الهیاتی در مورد خاتمیت باید مورد چون و چرا قرار گیرد، چون همواره این خطر هست که نسبی را مطلق کنند... چه بسا بسیاری از عقاید ما بر اثر آزاد اندیشی یا بر اثر دفاع از منافع گروهی تیره و تحریف شده است. اگر انتقاد از داخل کلیسا انجام نشود از بیرون انتقاد شده است. مثل انتقاد مارکس از جانب‌داری‌های طبقاتی روحانیون غیر حساس به مسائل اجتماعی یا انتقاد فروید

شد، باید با آن مخالفت کرد. آن را از ساحت دین پیراست. اما این، دوستی خاله خرسه است که به بهانه پراندن مگس منافع گروهی، سنگ نسیبت را به سیمای دین بزنیم! به علاوه در مواردی که پای منافع در میان نبود و به عکس، مؤمنان در راه دین فداکاری کردند دیگر نسیبتی در کار نخواهد بود و اطلاق دین طعن‌های مارکس و فروید را سبب نخواهد شد.

طبق معیار نقد مداوم به طور مسلم مسیحیت هم نیازمند نقد بوده نباید مدعی خاتمیت باشد و در نتیجه باید جایش را به اسلام بدهد.

انسان و اگر او در موردی تصمیم گرفت، چنان که در مورد اسلام و پیامبر اسلام ﷺ تصمیم گرفته است، انسان حق چون و چرا ندارد. اما انتقاد از خود و محاسبه نفس یعنی ارزیابی خویش به منظور پی بردن به خطاهای خویش و تصحیح آنها که لازمه عدم معصومیت انسان بوده کار پسندیده‌ای هست. پس خطاهای انسان نباید پای پیامبر یا وحی الهی نوشته شود. نسیبت دین و وحی نیز با توجه به الهی بودن آنها و استنادشان به علم مطلق الهی به هیچ‌رو پذیرفته نیست.

راجع به منافع گروهی نیز گفتنی است هر جا که این منافع بر دین حق ترجیح داده

از امام باقر علیه السلام:

تکلموا فی خلق الله فانّ التکلم فی ذات الله لا یزداد صاحبه إلا تحیراً

درباره اسرار آفرینش بیندیشید، نه در ذات خدا، زیرا تفکر در ذات حق تعالی بی نتیجه و مایه تحیر و سرگردانی است.